

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

سالک باید چگونه باشد ( صفحه‌ی ۲۳۹ ف ۲ - صفحه‌ی ۲۴۰ ف ۱)

فراز بعدی را که می‌خواهم بخوانم مناسب است فرازی از صفحه‌ی بعد بخوانم چون ترتیب جملات قشنگ‌تر است که آن جمله اینجا بیاید.

🌸 وقتی جلال خدا طلوع کند، انسان به مناجات مشغول می‌شود. وقتی جمال و فضل و احسان خدا طلوع کند، به تملق مشغول می‌شود. متملق فقط از خوبی‌های طرف مقابل تعریف می‌کند، اصلاً به اینکه خودش استحقاق دارد یا نه نگاه نمی‌کند.

عظمت، جلال و شکوه الهی که تجلی می‌کند، هیبت انسان را می‌گیرد. وقتی انسان را هیبت و عظمت گرفت، انسان متوجه عیوب خود می‌شود؛ یعنی بزرگ را می‌بیند حقارت خود را متوجه می‌شود. پاک را می‌بیند، آلودگی خود را متوجه می‌شود. کمال مطلق را می‌بیند، خودش را که نقایص مطلق است، می‌بیند. وقتی عیوب و نقایص را متوجه شد، شروع می‌کند به مناجات و می‌گوید: خدایا من بدبختم، ضعیفم، بیچاره‌ام، آلوده‌ام، حقیرم به دادم برس، مرا پاک و اصلاح کن؛ در واقع اهل مناجات می‌شود. بنابراین وقتی جلال و شکوه الهی تجلی می‌کند او را هیبت می‌گیرد و شخص اهل مناجات می‌شود. وقتی جمال، فضل و احسان خدا طلوع کند دل او را می‌برد، در او طمع ایجاد می‌کند و

می‌گوید: خدای به این رحمت، فضل، عنایت و سخاوت‌مندی و در او طمع ایجاد می‌شود. انسان طمعکار هم به خودش نگاه نمی‌کند که آیا من استحقاق این همه لطف را دارم یا ندارم؟ آدم طمّاع تملّق صاحب قدرت را می‌گوید: چقدر شما خوبی، از شما بهتر ندیدم، چقدر سخاوت‌مندی، چقدر کرم داری، با وجود شما من در زندگی دیگر غم ندارم. تملّق هم که گفت زمینه را فراهم کرد برای اینکه بزرگ به او عطا کند. متملّق فقط از خوبی‌های طرف مقابل تعریف می‌کند، اصلاً به اینکه خودش استحقاق دارد یا نه نگاه نمی‌کند. وقتی جلال تجلی کرد و هیبت او را گرفت متوجّه عیوب خود شد؛ ولی وقتی جمال تجلی کرد محبت آمد و زمینه‌ی انس فراهم شد. او به خودش کاری ندارد فقط تملّق آن خوب و بزرگ را می‌گوید. در مناجاتی که از عارف اسکندرانی بعد از دعای عرفه‌ی امام حسین علیه السلام در مفاتیح نقل شده همین مطلب در قالب یک فراز آن مناجات آمده است؛ مناجات بسیار زیبایی است «یا مَنْ أَذَاقَ أَحِبَّاءَهُ حَلَاوَةَ الْمُوَاسَّاتَةِ فَقَامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مُتَمَلِّقِينَ»<sup>۱</sup> ای خدایی که به محبّان و عاشقان و دوستداران خودت، حلاوت انس با خودت را چشاندی و در اثر این محبت اینها پیشاروی تو به تملّق گفتن از تو و تعریف کردن از خوبی‌های تو شروع کردند «یا مَنْ أَلْبَسَ أَوْلِيَاءَهُ مَلَاسَ هَيْبَتِهِ فَقَامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مُسْتَغْفِرِينَ»<sup>۱</sup> و ای خدایی که بر اولیای خودت لباس هیبت پوشاندی؛ یعنی عظمت خودت را به آنها نشان دادی؛ اینها در پیشگاه تو برخاستند و شروع کردند به استغفار؛ یعنی متوجّه عیوب خود شدند و طلب مغفرت و بخشش کردند. ببخشید ما با این سر و وضع آشفته با این آلودگی

---

<sup>۱</sup>. سیدین طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۹ و مجلسی، بحار، ج ۹۵، ص ۲۲۶.

به محضر تو آمده‌ایم، ما را عفو کن، خودت ما را پاک کن. وقتی هیبت می‌آید بر اولیاء جامعه‌ی هیبت پوشانده می‌شود، مستغفر می‌شوند، گریه و ناله می‌کنند و عبادت‌های آنچنانی می‌کنند؛ لذا اهل سلوک را هم به دو گروه تقسیم کردند؛ خراباتیان و مناجاتیان. خراباتیان همان احباءند «یا مَنْ أذَاقَ أَحْبَاءَهُ حَلَاوَةَ الْمُوَانَسَةِ فَقَامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مُتَمَلِّقِينَ» مناجاتیان اولیاءند «یا مَنْ أَلْبَسَ أَوْلِيَاءَهُ مَلَابِسَ هَيْبَتِهِ فَقَامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مُسْتَغْفِرِينَ» هر دو هم قشنگ و خوب است. هر یک را خدا برای سالک پیش آورد، مقتضیات آن سالک را نزدیک می‌کند. یک‌بار جلال تجلی می‌کند، هیبت او را می‌گیرد، سر به سجده‌ی استغفار و توبه می‌گذارد. یک‌بار هم جمال تجلی می‌کند، حلاوت اُنس را می‌چشد و دست به تملق و تعریف از محبوب می‌زند. جمله‌ی بعدی صفحه‌ی ۲۳۹ را بخوانیم.

🌸 تملق و چاپلوسی در پیشگاه حق تعالی و اولیاء او، کار اهل محبت است و تملق مقدمه‌ی ملاقات است.

تملق یعنی گتره‌ای از طرف تعریف کند. چرا می‌گویند فرد اینجا متملق است؟ چون هنوز نیافته است. تعریف‌های نیافته‌ای را که می‌کند تملق می‌گویند. بعد که یافت دیگر اسمش تملق نیست؛ اما حالا گتره‌ای تعریف می‌کند؛ چقدر شما خوبی؛ سرتان مثل سرِ فلانی می‌ماند؛ قدتان مثل سرو است؛ چشم و ابرویتان مثل چیست. نیافته تعریف می‌کند. محبت آمده او هم شروع کرده به تملق‌گویی؛ لذا تعریف‌های نیافته و گتره‌ای را تملق گویند؛ والا این طوری نیست که زیاده‌گویی می‌کند. در ادبیات ما تملق یعنی چیزهایی که در طرف نیست و به او نسبت می‌دهند. علت اینکه می‌گویند تملق؛ چون نیافته و می‌گوید؛ والا فردا که چشمش باز شد می‌بیند ای داد بیداد اینهایی که من گفتم و فکر

می‌کردم خیلی بلندپروازی و زیاده‌گویی می‌کنم جز نقیصه برای آن بزرگ نبود؛ لذا از همه‌ی تعریف‌های خودش هم استغفار می‌کند؛ همین‌هایی که الان فکر می‌کند بزرگ می‌گوید. در حدیث معرفت به نورانیت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «نَزَلْنَا عَنْ رُبُوبِيَّةٍ»<sup>۲</sup> ما را از استقلال در هستی و فاعلیت پایین‌تر بدانید؛ چون آن فقط مختص ذات مقدّس حقّ متعال است «وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ» و تا جایی که می‌خواهید و می‌توانید زور بزنید که به ما فضیلت نسبت دهید، بعد فرمودند: «لَا تَبْلُغُونَ»<sup>۳</sup> هرگز به جایی که ما هستیم نخواهید رسید؛ حتی به معشار عشر آن هم نخواهید رسید؛ یعنی به یک‌دهم چیزی که ما هستیم نخواهید رسید؛ هر چقدر هم فکر کنی بلندپروازی و غلو می‌کنی. تا می‌توانی زور بزنی؛ ولی به گرد پای آن حقیقت نخواهی رسید. پس تملّق به آن معنا نیست که بزرگتر از آنچه خدا و اولیاء خداست می‌گوید؛ نه به این علّت است که نیافته می‌گوید؛ از خودش می‌بافد. انسانی که می‌بافد با شخصی که می‌یابد فرق می‌کند. بعد که اهل یافتن شد می‌بیند ای داد بیداد همین‌هایی که خیال می‌کرد زیاده‌گویی و غلو می‌کند، جز نقیصه برای آن بزرگ نبود. من بزرگی و خوبی او را همین قدر فکر کرده بودم؟ لذا سبحان‌الله معنی‌اش همین است. سُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ مال عالم برزخ است. «وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا»<sup>۴</sup> «وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ» یعنی لیل دنیا که جای سجده است «وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا» که لیل طویل برزخ است؛ یعنی بعد از موت که آنجا تسبیح می‌کنی. تسبیح یعنی

<sup>۲</sup>. شیخ بهایی، منهاج‌التجاح، ج ۲، ص ۳۳.

<sup>۳</sup>. مجلسی، بحار، ج ۲۶، ص ۲.

<sup>۴</sup>. سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۲۶.

چه؟ یعنی خدایا تو منزهی از خوبی‌هایی که من به تو نسبت می‌دادم. من با عقل کوچک خود فکر می‌کردم خیلی بزرگ می‌گویم؛ اما الان که چشمم باز شده، سبحان‌الله، سبحان‌الله، سبحان‌الله از خوبی‌هایی که به تو نسبت می‌دادم؛ نه سبحان‌الله از عیب. «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ؛ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»<sup>۵</sup> تسبیح می‌کند از هر توصیفی که از آن حقیقت کرده است. بنابراین تملق به آن معنا نیست که بزرگتر از آنچه خدا و حجت خدا هستند گفته باشد؛ نه چون نیافته و گتره‌ای می‌گوید تملق گویند. حالا بنده‌ای بین مردم راه افتاد، شروع کرده و الکی از خدا تعریف می‌کند. نمی‌دانی خدا چقدر خوب، کریم، سخاوتمند، مهربان، غفور، شکور، رحیم، حنان و منان است؛ خودش هم نیافته همین‌طور گتره‌ای تعریف می‌کند؛ خدا که می‌داند او الکی می‌بافد؛ اما او که می‌بافد مردم را به خدا خوش‌بین کرده است؛ و مردم هم کم‌کم باور کردند. مثل داستان بهلول که رفت نان بگیرد، دید صف خیلی طولانی است، گفت: اگر بخواهم در صف بایستم تا نوبت به من برسد چند ساعت باید بایستم و از گرسنگی می‌میرم. فکر کرد گفت چه کار کنم. برگشت به مردمی که در صف بودند گفت: مردم چرا بیخودی در صف ایستاده‌اید؟ در کوچی بالایی آتش می‌دهند با جاش، مجانی. مردم هم فکر کردند، گفتند: راست می‌گوید مگر ما دیوانه‌ایم که این همه در صف بایستیم، تازه پول هم بدهیم نان بگیریم. آنجا آتش را با جاش بدون پول می‌دهند. هیچی یکی یکی صف را خالی کردند و رفتند. دیگر جلوی بهلول کسی نبود، می‌توانست الان نان بگیرد. وقتی جمعیت رفتند، بهلول کمی در فکر

<sup>۵</sup> سوره‌ی صافات، آیه‌های ۱۵۹ و ۱۶۰.

رفت، گفت: نکند راست باشد، بیخودی چرا من ایستادم نان بگیرم؟ خود بهلول هم راه افتاد، اتفاقاً رفت کوچهای بالایی دید راست راستی آش مجانی می دهند. او گتره‌ای گفت: خدا خوب خدایی است، مهربان است، خوش‌بین باشید به خدا، رضایت داشته باشید، شکور باشید، خدا نمی‌گذارد شما در بمانید «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ»<sup>۶</sup> مردم ساده هم باور کردند و در خانه‌ی خدا رفتند. آخر خودش هم کم‌کم شک‌زده شد و گفت: نکند این حرف‌ها که من عمری پشت تریبون زدم و سر کلاس‌ها گفتم درست باشد؟ خودش هم راه افتاد و رفت. دید واقعیت هم دارد؛ خدا، خوب خدایی است. انسانی که گتره‌ای می‌بافد، اقلش این است که مشتری خدا را زیاد می‌کند؛ ولو دست خودش خالی است؛ ولی مردم را در خانه‌ی خدا می‌فرستد. خدا وقتی می‌بیند این‌طوری است به ملائکه می‌گوید: او که مشتری ما را زیاد کرد، یک چیزی هم به خودش بدهیم. تملق گفت؛ ولی تملق برای خودش هم مفید واقع شد.

❁ مؤمن حیال است و با تملق و چاپلوسی و چرب‌زبانی هم که شده جای خود را نزد خدا و اولیای خدا باز می‌کند. بالاخره یک جوری باید خودمان را قالب کنیم؛ در دل دوست به هر حيله رهى باید کرد.

حیال یعنی کسی که خیلی حيله می‌زند. حيله در زبان فارسی یعنی مکر، فریب، خدعه و کلک است؛ اما معنی درست آن یعنی چاره، راهکار و راه‌حل. مؤمن حیال است؛ یعنی به هر دَرى می‌زند از طُرُق مختلف تا بالاخره یک‌طوری خودش را جا کند و با تملق و

---

<sup>۶</sup>. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳۶.

چاپلوسی و چرب‌زبانی هم که شده، جای خود را نزد خدا و اولیای خدا باز می‌کند. با همین تعریف‌های گتره‌ای که کرده یک جمعیت بزرگ را راه می‌اندازد و در خانه‌ی خدا می‌برد. افرادی هم که در خانه‌ی خدا رفتند، خدا در را باز می‌کند. این‌طوری نیست که در به روی بنده‌اش باز نکند؛ اینها را به داخل راه می‌دهد. اینها هم بنده‌های خدا با تعریف‌هایی که او از خدا برای اینها کرد انسان‌های خوبی شدند. اینها هم رفتند خودشان را آماده و تمیز و آراسته کردند و برای این ضیافت آماده شدند؛ اما شخصی که گتره‌ای تعریف می‌کرد این کارها را که نکرده بود. آنها باور کرده و خودشان را آماده‌ی ضیافت کرده بودند. این همین‌طوری با تعریف‌های الکی جمعیت را در خانه‌ی خدا آورد. خدا هم در را باز کرد و جمعیت را راه داد، این یکی که سبب شده این همه جمعیت در خانه‌ی خدا بیاید را راه نمی‌دهد؟ خدا او را با همین چرب‌زبانی و چاپلوسی‌ها راه داد. این است که انسان بتواند ولو با تملق و چاپلوسی؛ نیافته همین نیافته‌هایش را ببافد و قشنگ ببافد؛ پیش خدا و اولیای خدا تعریف کند و خوبی آنها را بگوید. بالاخره با این چرب‌زبانی‌ها راه پیدا می‌کند، جایی برای خودش در دل آنها باز می‌کند و راهش می‌دهند. در دل دوست به هر حيله رهي بايد کرد. با گريه نشد با خنده، با نماز نشد با روزه، یکی از راه‌های قشنگی که می‌شود راه پیدا کرد همین چرب‌زبانی‌ها و شیرین‌زبانی‌هاست که انسان برای خدا بگوید؛ خدایا چقدر تو خوبی؛ چقدر تو به من خوبی کردی؛ این که کردی هیچ از این به بعد قرارست چقدر به من خوبی کنی؟ تازه اینها برای دنیاست در بهشت قرارست چقدر به من خوبی کنی؟ همین‌طور الکی ببافد، عیبی ندارد. وقتی تو این همه تعریف می‌کنی، خدا به ملائکه می‌فرماید: من خجالت می‌کشم او را جهنم ببرم. بین با



همین تعریف‌های الکی چه کرد. در خلوت سر سجّاده‌ات می‌نشینم، شب و نصف شب قربان صدقه‌ی خدا می‌روی، اینها همان چرب‌زبانی‌هاست که برای خودت جا باز می‌کنی. ان‌شاءالله خدای‌متعال کمک کند. بالاخره مؤمن حیال است و حیل‌های مختلف بلد است. بچه‌های کوچک بالاخره پدر و مادر را وادار می‌کنند. چیزی می‌خواهد اول قربان صدقه‌ی پدر و مادر می‌رود، گوش نکردند زیر گریه می‌زند، گوش نکردند پا می‌شود خانه را مرتّب می‌کند، غذا می‌پزد، یک چای قشنگ می‌ریزد و جلوی پدر می‌گذارد، بالاخره یک‌طوری پدر را تسلیم می‌کند که آن چیز را برایش بخرد. اینها هم سایه‌ی آن حقیقت است. همه‌ی چیزهای ظاهری که برایتان گفتم سایه‌ی آن حقیقت است. حقیقت آن بالاست؛ یعنی نسبت‌به خدا و خدایی‌ها همین‌طوری حیل می‌زند. روی سجّاده‌اش می‌نشیند، پیشانی روی مهر می‌گذارد بعد صورتش را می‌گذارد بعد قیام می‌کند، رکوع می‌کند، قنوت می‌خواند، دعا می‌خواند، ذکر می‌گوید، بالاخره یک‌طوری خودش را با همین شیرین‌زبانی‌ها جا می‌کند. ان‌شاءالله خدای‌متعال به همه‌ی ما توفیق بدهد تا یک‌طوری به خدا و خوبان خدا راه پیدا کنیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ